

مزدگانی خود شکار بکند در ۳ قتل و غارت خود لر و گرد و بویراحی و قشقایی دلوریهای محیرالعقولی از خود بروز داد ولی در سراسر اختلاف که با سه همسایه شرقی و غربی پیدا کرد با وجود مسافرت‌های سیاستمداران ما برای تغییر آب و هوا به اروپا موقعیتی حاصل نشد. از معجزات آن بزرگوار اینکه خون ملت را مکید و یارایش را چاپید و طلا را تبدیل به مس کرد (مانند پنجره طلای مقبره شاه صفی که تبدیل به کلاه خود مسی روی قبر حافظ شد)، پول نقره را نیز میل به کاغذ رنگین و برنج نمود. از لحاظ تربیت معنوی، می‌توان گفت که آن عالیجناب کرده از روی کتاب "جزیره دکتر مورو" تألیف ولز برداشت به این معنی که فرمولهای معینی را هر روز صبح با چماق به مردم تلقین می‌کردند و عصرها با شلاق همان فرمولهای "دزد باشید و مملوق و پست باشید و مطیع باشید" را پس می‌گرفتند و عملاً نشان می‌دادند که این یگانه راه ترقی در کشور باستانی است. هر کس در موقع پس دادن درس اشتباه کرد دشمن خدا و شاه و مین قلمداد می‌شود و او را در یکی از اطاق‌های زندان قصر پذیرایی شایان می‌کردند. خانه یک عده مردم فقیر بیچاره را روی هم کوبیدند و کاخهای بدسلیقه به جایش بنا کردند. کاغذ و مس تبدیل به آجر می‌شد و آسمانخراشها از لای خاکروبه بیرون می‌آمد. آن بزرگوار به عصر آهن و طلا، عصر آجر را در میهن عزیزش اضافه نمود.

تا اینکه دری به تخته خورد این نابغه بی نظیر و خدای جنگ با سلام و صلوات میهن عزیزش را ترک کرد. خودش رفت ولی هواخواهان او که دو قرت و نیمشان باقی است به جا ماندند و زمام امور کمافی السابق در دست آنهاست برای اینکه باقیمانده رمق میهن را هم بکشند و رسواییهای شگرف دیگری برای میهن و هم میهنان عزیزشان تهیه ببینند. در هیچ دوره تاریخی، این سرزمین چنین دوره انحطاطی را به خود ندیده بود و هنوز دنباله دارد در صورتی که با عایدی سرشار و آرامش نسبی که وجود داشت ممکن بود حقیقتاً دوره رستاخیز این ملت باشد. از اعیان و اشراف و وکیل و وزیر و سران کشوری و لشگری و روحانیون و حاجی آقاها و علماء و فضلا و دانشمندان و شعرا مثل دولابا به سر اهالی این کشور سوار شدند و تا توانستند جولان دادند. در چاپلوسی و وقاحت و چاپیدن مردم گوی سبقت را از یکدیگر ربودند.

بیست سال ملت را از جریان دنیا و همسایگانش مجزا نگهداشتند و آش شله قلمکاری به مذاق یک دسته قاچاقچی درست کردند. مردم از گرسنگی می‌مردند و مالشان چاپیده می‌شد و پشت میله های آهنین، در زندانها می‌پوسیدند. گوشواره و النگوی بیوه زن ها با کاغذ و مس خرید می‌شد و به خارجه مسافرت می‌کرد. کتاب و مجله سانسور می‌شد، فرهنگ، وسیله تفریح چند نفر کار چاکن شده بود. پیش آهنگی و تربیت

بدنی، تأسیس فرهنگستان و پرورش افکار را وسیله تقریب به پیشگاه قرار دادند.

امروز نیز پالانمان عوض شده اما همان قلتشن ها که در هویت و ایرانیت آنها شک است برای ایران سنگ به سینه می‌زنند و مردم گرسنه چاپیده شده و فقیر را تبلیغ به وطن پرستی کاذب و از خودگذشتگی می‌نمایند و هر کس با آنها هم آواز نشود تکفیرش می‌کند.

این کاملیون ها و آرتیست های وازده که معلوم نیست از کجا آورده‌اند بیست سال پستی و دزدی و دورویی را به مردم عملاً می‌آموختند و اکنون می‌خواهند باز بسر مردم افسارزده خر را برانند. می‌خواهند به نام گذشته تاریخی مردم را مشغول و سرگرم بکنند و ضمناً خودشان را سرجمع افتخارات آتیه ملت جا بزنند! ولی غافل از آنکه چند نفر قلدر و دزد آدمکش افتخار تاریخی برای ملت نیستند. امروز دوره ای نیست که به صرف گذشته تاریخی خود بیاییم و بدون کار و جدیت، حقوقی برای خودمان قایل بشویم. امروزه وظیفه مان جبران خسارت بیست سال گذشته و باز کردن چشم و گوش ملت و هشیار کردن آنها به حقوق خودشان است.

دنیا تحولات سریعی را طی می‌کند. ما نباید همه اش دلمان را خوش کنیم که روزی مالک الرقاب قسمتی از دنیا بوده‌ایم یا فلان قصیده را فلان شاعر سروده یا فلان ساختمان از عهد دقیانوس مانده است. نباید فراموش بکنیم که در دوره تاریخ همیشه پیروزمند نبوده‌ایم و چندین بار برای قرن ها هستی ما بریاد رفته است و اگر بخواهیم همین باقیش را نگهداریم باید جدأ شروع به اقدام و کوشش بنماییم. باید خودمان را به فراخور روش و اقتضای زمان در بیاوریم چون گریه و ناله شاخ خسینی و اراجیف اثری نخواهد بخشید.

بیخود منتظر کشف و کرامات و معجزه نشسته‌ایم. شترسواری دولا دولا نمی‌شود و به نعل و به میخ زدن هم فایده ای ندارد. باید یک‌دنده شد. در نتیجه انحطاط اخلاقی و اجتماعی بیست سال اخیر از عارف و عامی، از مرد هفتاد ساله تا بچه هفت ساله، همه معتقدند که انقلابات دنیا و تحولات مطابق آرزو و آمال محدود آنها انجام خواهد گرفت و معجزه‌هایی به نفع ما اتفاق خواهد افتاد. یک دسته هوجوی هم از موضوع استفاده کرده برای آنها تعبیر و تفسیرهای عجیب و غریب می‌نمایند از قبیل تغییر کاسه از آش گرمتر، نبض دجالی که در بزرن ظهور کرده و یا یاجوج و ماجوجی که در خاور دور خود را شکسته است.

کسانی که ذینفع هستند یا برای خودنمایی و یا به علت بی اطلاعی و یا چون کیسه آنان بقدر دستهایشان پر نشده جار و جنجال راه می‌اندازند و در انتظار معجزه سرمان را شبیره می‌مالند اما در دنیایی که ملل خیلی نزدیکتر از حیث نژاد و فکر و اخلاق و اختراعات به جان یکدیگر افتاده‌اند می‌توانیم مطمئن باشیم که برای چشم و ابروی ما

جنگ نمی‌کنند آنقدر فداکاریها می‌نمایند، خسارات می‌بینند و قربانیهایی می‌دهند. [۴] آن نره که در حساب ناید ماییم. [۵] خریدزهای که پیش گرفته ایم و ننه من غریبیم هیچ فایده ای [نمی‌بخشد بلکه کاملاً به زیان ما تمام خواهد شد. اگر بخواهیم از این گرداب ننگ و فلاکتی که در آن غوطه وریم نجات بیاییم، اگر بخواهیم در آتیه حق زندگی داشته باشیم و در عقب کاروان دنیای آینده درجا نزنیم بایست تقلا و کوششی کنیم و عملاً ثابت نماییم که حق زندگی داریم. باید بدانیم که اگر به خودمان رحم نکنیم دیگران به ما رحم نخواهند کرد.

اگر زمانی ایران سرزمین علم و هنر بوده امروزه از دولت سر یکدسته گردنه گیر، محترک و مقاطعه کار تبدیل به سرزمین بیزنس [۷] و پول در آری و بچاپ بچاپ شده است. هیچ رابطه معنوی و فرهنگی با سایر جاهای دنیا ندارد و مردم منتر یکدسته شاید کلاهبردار شده‌اند. ملت ایران می‌داند که گرگهای ما داخلی هستند، از خارجی نباید متوقع بود که دایه خاتون از مادر مهربانتر باشد.

موقعی که همه ممالک دنیا از خواب غفلت بیدار شده‌اند با جمله های صدها یک غاز سرمان را شیریه می‌مالند به امید اینکه از آب گل آلود ماهی بگیرند. فکلی ها و منور الفکرها و قدیمی هایمان همه اش به فکر خوریشند. دسته ای به فکر اندوختن پول و فرار به خارجه هستند تا از تنزل پول اروپا بعد از جنگ استفاده بکنند و به عیش و نوش مشغول بشوند. دسته ای هم باز به فکر اندوختن پول و خریدن املاک و گرفتن تنزیل و کرایه دکان و سوار شدن اتومبیل و معامله دیبای چینی به روم و لیمو عمانی در قطب شمال می‌باشند. گروهی دیگر که باز هم راجع به گردآوری مال و مثال با دو دسته سابق همعقیده هستند در ضمن افکار عالیتری در مغز خود می‌پرورانند از جمله گرفتن چند صیغه و عقده و سخنرانی راجع به آب کر یا محلل و تقیه و آداب طهارت و به دست آوردن وجهه و کشیدن کبابه وزارت و وکالت و آهن و تلب و غیره ...

حقیقت اینست که امروزه ملت بی پشت و پناه و سرپرست است و کسی به فکر او نیست و از دو راه یکی را باید انتخاب کند. یا تا جان دارد رنج ببرد و جور آقابالا سرهایش را بکشد که به ریشش بخندند و یا اینکه علیرغم عقیده ناجیان فداکارش، ثابت بنماید که حق زندگی ندارد. □

ک. ز.

پی‌نویس:

۱. کذا فی الاصل، احتمالاً افتادگی دارد.
۲. احتمالاً افتادگی دارد.
۳. زاید به نظر می‌رسد.
۴. افتادگی یکی دو کلمه ناخوانا در اثر پارگی نسخه
۵. افتادگی یک کلمه
۶. خریدز: خری است معروف به خود آزاری



V. Business